

تاریخ: سه‌شنبه ۱۴۰۲/۱۰/۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم اجمعين.

۵- مشتق

۵-۸- اقوال در مسئله و اسناد آن‌ها

۵-۸-۲- اسناد اقوال

۵-۸-۲-۱- اسناد قول اخصی:

پرسش از درس گذشته: واضع زمانی که تلبس را به مبدأ می‌بیند، مشتق را برای آن وضع می‌کند؛ اما آن‌چه بیان شد، برای این‌که واضع خصوص تلبس را اعتبار کرده باشد کافی نیست. اصلاً شاید خصوص تلبس یا انقضا را لحاظ نکرده باشد و لفظ را برای مجرد از قیدین آورده است. خود خصوص تلبس اعتبار زائد است که دلیل بر آن اقامه نشده است. چه بسا برای اعم از منقضی عنه و حالاً وضع شده باشد.

پاسخ: من در پاسخ همان جمله‌ای را می‌گویم که دیروز بحث آن را شروع کردم. ما با مسئله وضع نباید به صورت مدرسه‌ای برخورد کنیم. فکر می‌کنم بیان دیروز اگر دقت می‌شد کافی بود. این‌که بگوییم خصوص متلبس یک اعتبار زائد است نسبت به اصل وضع، صحیح نیست. ما اگر وضع برای متلبس را یک حساب کنیم و خصوص متلبس فی الحال (یعنی زمان نسبت) را نیز یک حساب کنیم و دو دستگاه درست کنیم، این همان رفتار مدرسه‌ای است. این همان رفتاری است که در کلمات هم داریم؛ اما شما بیایید در صحنه و میدان. گاهی امروزه می‌گویند کف خیابان. واضع (هرکه بوده) اول تلبس را دیده. برای تلبس هم قاعدتاً وضع کرده و لذا عرض کردم اگر از او بپرسند «اگر منقضی شد (بدون لفظ کان و ...؛ چون اگر به اعتبار ماضی باشد بحثی ندارد) آیا حقیقتاً برای منقضی هم مشتق را اطلاق کنیم؟» اصلاً در یک امر تدریجی این‌ها نبوده؛ این‌ها بعداً مطرح شده. در بحث‌های علمی و

اعتقادی و این‌ها مطرح شده که اگر انقضی عنه المبدأ، باز هم حقیقتاً اطلاق کنیم. این را هم حواستان باشد. قول به اعم نمی‌گوید اصل اطلاق درست است. اصل اطلاق را که آقایان دیگر هم می‌گویند درست است؛ منتها می‌گویند مجاز است. یا مثلاً آقایانی که اخصی هستند، نمی‌گویند به اعتبار ماضی اشکال دارد. اگر گفتیم زید کان معلماً، زید کان شارباً، کان آکلاً، در حالی که الان خواب است، این‌ها حقیقت است؛ اما بحث سر این است که فی‌الحال از آن منقضی شده است و ما می‌خواهیم اطلاق حقیقی بکنیم. ما دیروز گفتیم این یا اطمینان به عدم آن داریم یا لا اقل ثابت نیست. دو بیان هم حساب کنید بیان دیروز را. یک دفعه می‌گوییم مطمئن هستیم برای خصوص صحیح وضع شده و اصلاً برای اعم ثابت است که وضع نشده. نهایتاً اگر هم بگوییم (که البته این یک بیان دیگری غیر از بیان آقای آخوند می‌شود) قدرمقیین را بگیریم، خصوص متلبس را می‌توانیم بگوییم. در غیر متلبس اطلاق حقیقی بدون استفاده از ادوات فعل ماضی ثابت نیست. این دیگر حداقل آن است.

به هر حال جواب دوست محترم ما این است که اگر ایشان توصیه ما را دقت کند که امر وضع یک امر طبیعی است و امر طبیعی اقتضا می‌کند برای متلبس وضع بکنی. حالا این‌که اگر منقضی شد، اطلاق حقیقی بکنی، این‌ها چیزهایی است که بعداً آمده و ثابت هم نیست. به نظر ما اگر فضایی مثل شما، در اطراف این دلیل پنجم بیشتر تأمل کنند، بیشتر معتقد می‌شوند.

۵-۸-۲-۲- تحلیل و نقد اسناد قول اخصی:

اجازه بدهید وارد بحث جدیدی بشویم که بحث مهمی است. علتش هم این است که این بحث امروز خیلی از جاها به کار می‌آید و بلد باشیم چطور بحث را مدیریت کنیم. عنوان برگه را اگر نگاه کنید، نوشته‌ایم: تحلیل اسناد الرأی بالاختصاص و نقدها؛ ادله رأی به اختصاص؛ یعنی بگوییم مشتق حقیقت در خصوص متلبس است. می‌خواهیم این ادله را تحلیل کنیم و نقد. حالا اگر می‌خواهید بین این دو کلمه هم فرق بگذارید، به این صورت است که تحلیل الزاماً با اشکال گرفتن همراه نیست. صحبت کردن در اطراف یک چیز است. در فارسی می‌گویند بررسی؛ اما در نقد ممکن است اشکال بگیریم. پس هم تحلیل است و هم احیاناً نقد است. ممکن است نقد هم نداشته باشیم. تا ببینیم چه می‌شود.

ما مجموعاً پنج دلیل اقامه کردیم. اگر یادتان باشد ما خدمت دلیل چهارم رسیدیم؛ آن‌جایی که گفتیم بعضی از این دلیل دفاع کرده‌اند و بعضی نقد کرده‌اند و ما هم تقویت کردیم. جانب اشکال را؛ یعنی در واقع اشکال آقای

خویی را بر آقای نایینی به یک بیانی پذیرفتیم. پس ما با دلیل چهارم دیگر کار نداریم. دلیل پنجم هم که از خودمان است و من دیروز گفتم محکم‌ترین دلیل است. عجیب هم این است که هم طبیعی است به گمان ما، هم مختصر است و هم محکم است. مقدمات زیادی هم احتیاج ندارد. همین‌که بروی در صحن خارج به این نتیجه می‌رسی. پس چهار و پنج از صحنه بیرون می‌رود و آن سه دلیل مشهور می‌ماند که از کفایه برای شما آوردیم. یکی تبادر خصوص متلبس بود. یکی صحت سلب از منقضى بود. یکی هم این‌که اگر اعم بشویم به مشکل مضاده و تضاد بر می‌خوریم. برای این‌که به این مشکل بر نخوریم، اعمی نمی‌شویم.

اگر بتوانیم بحثی که الان برگه‌اش را داریم، مطرح کنیم و به یک نتیجه برسانیم، من خیلی راضی هستم. به گمان خودم پیش رفته‌ایم. اولین دلیل چه بود؟ تبادر. من دوست دارم برای یک بار هم که شده، درست ما مسئله تبادر را رسیدگی کنیم. شرایط ادعای تبادر چیست؟ دیروز گفتم اصلاً شرط دارد یا ندارد؟ اگر دارد چند شرط دارد؟ شرایط آن چیست؟ چراکه تبادر یک نقش کلیدی در سرتاسر اصول دارد. اصلاً آن را در فقه و کلام و تفسیر و حدیث و حقوق و فلسفه حقوق و فلسفه فقه می‌بینید. بحث تبادر می‌داند یک بحث جهانی است. لذا می‌خواهیم ببینیم که تبادر چیست. حالا مورد خودمان را هم پیاده می‌کنیم. آقای آخوند ادعای تبادر کرد. تبادر هر جا بخواهد به آن تمسک بشود سه شرط دارد:

۱. ذوقی محض نباشد. می‌دانید که تبادر یک امر کمی محسوس نیست. یک مرتبه من می‌گویم قرآن دستور به حج داده است. شما می‌گویید کجای قرآن؟ قرآن را باز می‌کنم و می‌گویم این آیه. این یک امر کمی محسوس است. اگر من گفتم در این باره روایت داریم، می‌گوییم کجا. می‌گویم این: کافی، جلد فلان، صفحه فلان، حدیث فلان. این امر کمی است. محسوس است؛ اما اگر من گفتم خصوص متلبس تبادر می‌کند، نمی‌توانم به شما تحویل بدهم. ذهنیت خودم را دارم بیان می‌کنم. آدم اگر بخواهد مطلبش ثابت بشود، باید لااقل (نمی‌گوییم همه عالم، همه علما) طیف وسیعی از مخاطبین آن‌ها هم همین را داشته باشند. ما در بحث‌های آینده به صیغه امر و ماده امر می‌رسیم. از این به بعد خیلی با این مطلب مواجهه داریم. آقایی که می‌گوید صیغه یا ماده امر ظهور در وجوب دارد، ادعای تبادر می‌کند. این اولین شرط تبادر است. اگر برگه را نگاه کنید: «اصل ثبوت علی وجه مقنع». اصلش باید ثابت باشد؛ یعنی من یک ادعای تبادر نکنم که فقط خودم می‌فهمم و دیگر هیچ‌کس و لذا می‌دانید وقتی این‌طور شد، طرف مقابل هم ضد آن را ادعا می‌کند. برای این‌که انسان بتواند مفاهمه برقرار کند و مطلبش را برای دیگران ثابت کند، اگر ادعای تبادر کرد باید (نمی‌گوییم همه قبول کنند) بخش معظمی از اهل مفاهمه قبول بکنند

و الا می دانید چه می شود؟ طرف مقابل هم ضدش را به راحتی ادعای تبادر می کند. می گویند مثل کجا؟ می گویم مثل همین جا. ما هنوز به قائلان به اعم نرسیده ایم؛ ولی فکر می کنید قائلان به اعم دلیل ندارند؟ آن ها هم دلیل دارند. اولین دلیلشان تبادر است. می گویند اعم از منقضی عنه المبدأ و متلبس تبادر می کند. معمولاً هم دنبال یک مثال هایی می گردند که ما یک توجیه دیگری برای آن می کنیم. مثلاً می گویند به کربلا می گویند مقتل الحسین علیه السلام و به مشهد می گویند مشهد الرضا علیه السلام؛ با این که بیش از هزار سال است که منقضی شده است. مثال هایی این چنین می آورند. یا کسی که کتک خورده به او مضروب می گویند یا به حضرت امیر علیه السلام می گویند مقتول به دست ابن ملجم؛ با این که منقضی شده، می گویند مقتول. معمولاً این مثال ها را هم می زنند که تبادر را ثابت کنند. حالا در بحث آن ها هم می رسم. به نظرم این شرط دیگر نیازمند دلیل نیست.

البته ما نمی گوئیم اگر کسی معتقد به تبادر است و احدی از او قبول نمی کند، حرف نزند. جلوی حرف مردم را که نمی شود گرفت. اگر کسی هیچ موافقی هم ندارد، اما خودش معتقد است این تبادر می کند و بقیه اشتباه می کنند، اشکالی ندارد؛ اما این به درد مفاهمه و استدلال برای دیگران نمی خورد. این نهایتاً باید بگوید نزد من این تبادر می کند. به او می گویند نزد شما این تبادر می کند ارزش علمی ندارد. این به نظرم نباید روی آن معطل شد.

اما برویم سراغ شرط دوم تبادر. هر جا تا آخر عمر علمی تان که ان شاء الله طولانی باشد، خواستید ادعای تبادر بکنید که با آن وضع را درست کنید، باید تبادر به تعبیر من تبادر خالص باشد. حالا این کلمه در برگه نیست. آقایان می گویند تبادر از حاق لفظ باشد؛ وگرنه اگر فرض کنید تبادر مثلاً به خاطر کثرت استعمال باشد، یا کثرت وجود خارجی صنفی خاص از مطلق باشد، این ها با هم فرق می کند: کثرت استعمال یا کثرت وجود خارجی. آیا کثرت وجود که تبادر می کند آیا این باعث مثلاً اثبات وضع می شود اگر از حاق لفظ نباشد؟ فرض کنید در بازار مثلاً وقتی می گویند «گوشت»، گوشت گاو، گوساله، گوسفند و گاهی هم شتر و شترمرغ را مدنظر دارند؛ اما مثلاً گوشت کبک و قو و ... بین مردم مرسوم نیست و به ذهن نمی آید. آیا این معنایش این است که لفظ گوشت محدودیت دارد برای خصوص گوشت هایی که در بازار است؟ چون ما هر جا قصابی می رویم همین ها است. در تمام قصابی ها رایج این است. یا کثرت استعمال نیز چنین است. کثرت استعمال شخصی است. بعضی ها از یک واژه زیاد استفاده می کنند؛ به طوری که آدم وقتی از این آقا، این کلمه را می شنود، این معنا به ذهن می آید. این معنایش این است که بگوییم به واسطه این تبادر، این لفظ برای این معنا وضع شده؟ یا در مثل گوشت و فرش،

باعث انصراف نمی‌شود. لذا اگر کسی بگوید لفظ گوشت وضع شده برای خصوص گوشت گوسفند و گاو و شتر، می‌گویند شما نمره‌ات صفر است؛ چون از حاق لفظ نیست. تبادر، انسباق به ذهن، باید حواسمان باشد جایی نتیجه‌بخش است و به عبارت دیگر جایی اثبات وضع می‌کند، که بتوانیم بگوییم این که در این حقیقت است و در بقیه مجاز، از حاق لفظ باشد. بدون قرینه باشد. مخصوصاً توجه داشته باشید قرینه گاهی پنهان است. به این موارد قرائن خفیه می‌گویند. شاید همان کثرت استعمال و ... بخشی از این‌ها باشد. باید کسی که می‌خواهد استدلال علمی بکند، به این توجه داشته باشد؛ مثل همین آقای آخوند در این‌جا که می‌خواهد بگوید از لفظ مشتق خصوص متلبس تبادر می‌کند. در وجه اول گفتیم که طوری باید باشد که اگر چهل نفر از آقای آخوند شنیدند، حداقل بیست یا سی نفر از آن‌ها قبول کنند. یک طور نباشد که بگویند فقط خود تو داری ادعا می‌کنی. دوم: می‌گوییم از حاق لفظ باشد.

البته یک تذکر: اگر می‌خواهیم وضع را ثابت کنیم، این مطلبی که من گفتم درست است و باید از حاق لفظ باشد. از کثرت استعمال و کثرت وجود و قرائن همراه نباشد؛ و الا تبادر چیزی را ثابت نمی‌کند؛ ولی ما در بحث مشتق اگر دنبال وضع مشتق هم هستیم، که برای متلبس فقط یا برای اعم، بیشتر دنبال آثار فقهی و شرعی هستیم و الا ما بما هو اصولی مگر این‌جا لغت بحث می‌کنیم؟ لغت کار ابن فارس است؛ کار ابن منظور است؛ کار زبیدی است. ما این‌جا دنبال آثار شرعی و آثار فقهی هستیم و بیشتر دنبال بیان شارع هستیم. ما بیشتر دنبال روشن کردن وضع مشتق، نه در لغت، بلکه در کلمات شارع و مبینان شریعت^۱ هستیم و لذا این شرط دوم که از حاق لفظ باشد، خیلی نباید روی آن اصرار کنیم؛ بلکه هر جا دنبال اثبات وضع باشیم، در لغت، این برایمان مهم باشد، باید تبادر از حاق لفظ باشد؛ ولی اگر فرض کنید ما نتوانستیم ثابت کنیم که این تبادر از حاق لفظ است، ولی توانستیم ثابت کنیم که در کلمات پیامبر و امام صادق و امام باقر و امام زمان و امام عسکری و امیرالمؤمنین علیهم السلام، این بدون قرینه تبادر می‌شده است، این تبادر معتبر است. مثلاً اگر امام صادق می‌فرمودند تطهیر مسجد واجب و تنجیس آن حرام است، تبادر می‌کرد آنی که متلبس به مسجدیت است، نه آنی که کان مسجداً ثم زالت عنه صفة المسجدیه. اگر می‌گفتند مثلاً پشت سر عادل نماز بخوانید، یعنی کسی که فی الحال عادل است. الان که می‌خواهید

^۱ . ما یک شارع داریم که خداوند است و به اذن خداوند رسول خدا؛ اما می‌دانید که مبینان شریعت داریم: ائمه. البته خود خدا و پیغمبر هم مبین شریعت هستند. گاهی در تعابیر ما می‌بینید شارع و مبینان شریعت. در همین برهه هست. یا می‌گوییم عصر تشریح و عصر بیان شریعت. عصر تشریح همان ۲۳ سال زمان پیامبر است؛ اما عصر بیان شریعت تا زمان امام علیه السلام را عصر بیان شریعت می‌نامیم.

نماز بخوانید؛ نه کسی که کان عادلاً و الان هم عادل نیست. این را که نمی‌خواستند بگویند. ما چه کار داریم از حاق لفظ باشد؟ اگر در لسان شارع تبادر بکند ما را بس است.

اصل بحث که یک چیز جدیدی است. شما نه در کفایه نه در رسائل من حداقل سراغ ندارم که مثل بحث امروز ما را آورده باشند: شرایط تمسک به تبادر. حداقل یک جا نیست؛ البته متفرق وجود دارد. آقایانی که گاهی بحث کرده‌اند، می‌گویند از حاق لفظ باشد. امروز معلوم شد که از حاق لفظ وقتی لازم است باشد که ما بخواهیم اثبات وضع در لغت بکنیم؛ ولی اگر بخواهیم اثبات وضع در کلمات شارع بکنیم، همین که در کلمات شارع این تبادر باشد، بس است؛ ولو از حاق لفظ نباشد. البته نگویید که ولو از قرینه خاص باشد؛ اگر از قرینه باشد مثلاً شارع دو جا مشتق را در خصوص متلبس به کار برده باشد، فایده ندارد. باید بگوییم که در زبان شارع ما به این قرار رسیدیم. اگر یک آقای بعد از یک سیر طولانی مطالعه روایات و آیات به این رسید که در کلمات شارع عموماً این طور است که خصوص متلبس تبادر می‌کند، همین کافی است. نمی‌خواهد ثابت کند این تبادر از حاق لفظ بوده.

من این دایره دوم را باید یک تکه‌اش را تحویل شما بدهم. نگاه کنید: «ثبت کون التبادر من حاق اللفظ». ثابت بشود که تبادر، یعنی تبادر ادعایی (مثلاً آقای آخوند ادعا کرد) از دل لفظ است؛ نه از کثرت استعمال لفظ در همان معنایی که تبادر ادعا می‌شود «و لا من القرائن و لاسیما القرائن الخفیة». من یک چیز دیگری هم در خارج گفتم غیر از کثرت استعمال: کثرت وجود. اگر از این‌ها باشد که این موارد وضع را ثابت نمی‌کند. اگر استعمال اسد در رجل شجاع خیلی بیشتر از استعمال در حیوان مفترس باشد فایده ندارد. «هذا (این را بگیر) و لکن قدیقال...». اما بعضی وقت‌ها این جا یک دقتی می‌شود. گفته می‌شود که تبادر گاهی اراده می‌شود از آن اثبات وضع لفظ لمعنی. یعنی ما می‌خواهیم ادعا کنیم که از اول مشتق برای خصوص متلبس است. من به شما بگویم شاید آقای آخوند همین را می‌خواهد ثابت کند. الان نمی‌خواهد بگوید در کلمات شارع؛ می‌خواهد بگوید اصلاً کلاً از لغت، قبل از اسلام. اگر این باشد، بله این را قبول داریم که متوقف است بر این که از حاق لفظ باشد، از وضع باشد؛ اما ما گاهی وقت‌ها ما دنبال اثبات لغت و وضع نیستیم. مشکل ما مشکل لغت نیست. ما نمی‌خواهیم کار زبیدی را بکنیم؛ کار ابن منظور را بکنیم. ما می‌خواهیم مقصود را در لسان شارع کشف نماییم؛ اما و قد یراد منه اثبات استعمال لفظ در محیط تشریح و علی لسان الشارع. اضافه کنید: و زبان مبینان شریعت (امام صادق، امام باقر، امام کاظم، امام زمان علیهم السلام) تا بعد آثار شرعی و فقهی را بار کنیم. آثار شرعی که می‌دانید یعنی آثار واقعی

و آثار فقهی هم یعنی این که در دانش فقه مطرح است. مثلاً ما چه کار به لفظ مشتق در لغت داریم؟ و ذلک مثل اثبات استعمال مشتق در خصوص متلبس به مبدأ علی لسانه؛ یعنی لسان شارع و فی بیانیه؛ در بیانات او کار داریم و فی هذا الافتراض کفایت می کند تبادل از هر کجا باشد. بله، باید تبادل باشد. بعد گفته اند نعم من اللازم در این فرض ثبوت اصل تبادل به نحو عام؛ به طوری که بگوییم شارع در بیاناتش متکی به این بوده و فهمیده بشود از کلام او؛ یعنی بگوییم بعد از یک عمری دقت در کلمات، دقت در روایات، دقت در قرآن، رسیده ایم به این که هروقت این حضرات مشتق می گفته اند خصوص متلبس بوده است؛ به طوری که اعم دلیل می خواسته؛ اگر این طور باشد این دیگر مشکل را حل می کند. البته این یک عمر تفحص و دقت و بررسی قرآن و روایت را نیاز دارد.

اما سومین شرط را با دقت مطالعه کنید. فقط می گویم که زمینه فکرتان آماده بشود، شرط سوم تبادل این است که این تبادل مربوط به دویست یا چهارصد سال پیش نباشد. آقای آخوند که ادعای تبادل کرد، ثابت هم کرد که این تبادل بر می گردد به صدر لغت قبل از اسلام؟ گذشته از آن، ثابت کرد که برمی گردد به زمان پیغمبر؟ ما زبان پیغمبر را می خواهیم. می دانید که عرف معیار عرف الان نیست. عرف عرف زمان عصر تشریح یا بیان شریعت است. حالا اگر در قرآن آمد: احل الله البیع، امروزه بیع حقوق را هم می گویند بیع؛ ولی معلوم نیست در صدر اسلام به بیع حقوق بیع می گفتند. البته ما معتقدیم که می گفتند. این چه به درد ما می خورد. ما می خواهیم آیه را معنا کنیم. عرف معیار هم که عرف زمان نطق و زمان صدور دلیل است. البته به این راحتی هم نیست. من جای شما باشم بخش عرف معیار در فقه و عرف را مطالعه می کردم؛ چون همه اش هم نمی توانیم بگوییم عرف زمان شارع؛ موارد فرق می کند. باید تفصیل را آن جا ببینید. در شرط سوم می خواهیم بگوییم که حداقل اتصال پیدا کند به زمان آنی که ما می خواهیم. آنی که ما می خواهیم زمان شارع است که برای ما کافی است، یا زمان لغت و قبل از اسلام. آیا این سه شرط در تبادل آقای آخوند هست یا نیست؟ باید ببینیم.

یاد گرفتیم که هر جا می خواهیم تبادل ادعا کنیم، این سه خان را طی کرده باشد: اصل تبادل، از حاق لفظ باشد یا در زبان آن گوینده ای که ما می خواهیم به حساب او بگذاریم باشد و متصل بشود به عصری که ما نیاز داریم.

الحمد لله رب العالمین